

جریان سازان شعر انقلاب اسلامی

مصطفی محدثی خراسانی

این دفتر خالی

تا چند

تا چند

ورق خواهد خورد؟

*

جریان باد را پذیرفتن

و عشق را

که خواهر مرگ است.

و جاودانگی

رازش را

با تو در میان نهاد.

پس به هیئت گنجی درآمدی:

بایسته و آزانگیز

گنجی از آن دست

که تملک خاک را و دیاران را

از این سان

دلپذیر کرده است.

نامت سپیده دمی است که بر پیشانی آسمان می‌گذرد

متبرک باد نام تو!

و ما همچنان

دوره می‌کنیم

شب را و روز را

هنوز را^۱

پیش‌زمینه‌های شکل‌گیری شعری که ما امروز آن را با عنوان شعر

انقلاب اسلامی می‌شناسیم و برای آن تعریف مشخصی داریم و مؤلفه‌های

آن را برمی‌شماریم، اگر چه به سال‌های اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه

برمی‌گردد، اما قوام و شکل نهایی خود را در سال‌های پس از پیروزی

انقلاب اسلامی در سال ۵۷ پیدا کرد. تفکر انقلابی و نگاه اجتماعی

تحول‌خواه را در شعر بسیاری از شاعران آن سال‌ها می‌توان سراغ گرفت،

شعری که مهم‌ترین دغدغه اش، آزادی و عدالت است. اگر با این توسع

نگاه کنیم، این شعر از احمد شاملو را که در جستجوی کسی است که

می‌تواند اوضاع را عوض کند، کسی که می‌تواند ما را از حصار پنجره‌ای

که در چارچوب خویش آسمان ابرآلود را قاب گرفته است، رهایی بخشد،

می‌تواند با این تقسیم‌بندی در همین راسته و راستا قرار گیرد.

مرثیه

به جستجوی تو

بر درگاه کوه می‌گریم،

در آستانه دریا و علف.

در معبر بادها می‌گریم

در چارراه فصول،

در چارچوب شکسته پنجره‌ای

که آسمان ابرآلوده را

قابی کهنه می‌گیرد

.....

به انتظار تصویر تو

و همچنین بسیاری از شعرهای مهدی اخوان ثالث، که اگر چه او را شاعر بیان شکست‌ها می‌دانند، اما در بسیاری از همین توصیف‌هایی که از شکست دارد، جستجوگر راه‌هایی و پیروزی است؛ برای نمونه شعر پاییز که در آن شاعر سکوت و رخوت ظاهری مردم را پاییزی می‌داند که آستن بهار است و نویدبخش روزهای پرشور حماسه‌ای سبز.

آسمانش را گرفته تنگ در آغوش
ابر با آن پوستین سرد نمناکش.
باغ بی‌برگی
روز و شب تنهاست؛
با سکوت پاک غمناکش.

سازاوباران سرودش باد.
جامه‌اش شولای عربانی است.
ورجز اینش جامه‌ای باید،
بافته بس شعله زرتارپودش باد.

گو بروید، یا نروید، هرچه در هر جا که خواهد، یا نمی‌خواهد.
باغبان و رهگذاری نیست.
باغ نومیدان،
چشم در راه بهاری نیست.

گر ز چشمش پرتو گرمی نمی‌تابد،
وربه رویش برگ لیخندی نمی‌روید؛
باغ بی‌برگی که می‌گوید که زیبا نیست؟
داستان از میوه‌های سر به گردون سای اینک خفته در تابوت پست
خاک می‌گوید.

باغ بی‌برگی
خنده‌اش خونی است اشک‌آمیز
جاودان بر اسب یال افشان زردش می‌چمد در آن
پادشاه فصل‌ها، پاییز.^۲

و به طریق اولی بسیاری از سروده‌های محمدرضا شفیعی کدکنی که باید برای او و شعرش از این منظر حسابی جدا باز کرد؛ چرا که بسیاری از آثار شفیعی کدکنی اولین سر مشق‌های شعر متعهد و

حلاج

در آینه دوباره، نمایان شد
با ابر گیسوانش در باد
باز آن سرود سرخ انالالحق
ورد زبان اوست

تو در نماز عشق چه خواندی؟
که سال هاست

بالای دار رفتی و این شحنه‌های پیر
از مرده ات هنوز پرهیز می‌کنند.

نام تو را به رمز،
زندان سینه چاک نشابور
در لحظه‌های مستی

مستی و راستی
آهسته زیر لب

تکرار می‌کنند
وقتی تو،

روی چوبه دارت،
خموش و مات

بودی،

ما:

انبوه کرکسان تماشاء،
با شحنه‌های مأمور:

مأمورهای معذور،

همسان و همسکوت ماندیم.

خاکستر تو را

باد سحرگهان

غوغای خاموش علف

شکوه رود را دیده‌ام
 که سنگین می‌گذرد
 و شیطنت نسیم را
 که بر شاخسار سیب
 سبک، تاب می‌خورد
 خروش موج را شنیده‌ام
 که با کرانه
 زفافی آزرمنگین را در کشاکش است
 درخت را می‌شناسم
 که همزاد قامت و دست‌های توست
 و خاک را
 که بستر فرجامین است
 روح عاشق من
 تقویمی است که جز بهار ندارد
 کسی آیا درود مرا به سپیدارها می‌رساند؟
 غوغای خاموش علف
 در مرغزار همسایه رود
 خواب مرا آشفته نمی‌کند
 تنم مسجدی باستانی است
 به شکستگی منگر
 که گلبانگ اذان دل‌م
 گرم از مأذن هر رگ
 به بانگی رسا طنین دارد
 مرا زمینی به فراخی یک خسییدن بسنده است
 با فرشی از سبزینه گیاه
 و همان قدر آسمان
 کز لا بلای شاخسار بید بنی
 قسمت مرا از خورشید و ستاره
 در سفره چشمم غربال کند
 روی و موی
 درجوبار همسایه درخت خواهم شست
 تب گیاهی من
 در پاشویه رود، می‌شکند
 بها ران که رعد
 گرسنگی مرا می‌گرد
 به غذاییم از قارچ‌های کوهی، مهمان کن^۵

هر جا که برد
 مردی ز خاک رویید

در کوچه باغ‌های نشابور،
 مستان نیمه شب، به ترنم،
 آوازهای سرخ تو را
 باز
 ترجیع‌وار زمزمه کردند
 نامت هنوز ورد زبان‌هاست.^۳

و دریغ است که غزل سراسر شور و
 حماسه‌ جام شهادت او را در
 این مقال مروری نکنیم.

موج موج خزر از سوگ سیه پوشانند
 بیشه دلگیر و گیاهان همه خاموشانند
 بنگر آن جامه کبودان افق، صبحدمان
 روح باغند کزین گونه سیه‌پوشانند
 چه بهاری است، خدا را که در این دشت ملال
 لاله‌ها آینه خون سیاوشانند
 آن فرو ریخته گل‌های پریشان در باد
 کز می جام شهادت همه مدهوشانند
 نامشان زمزمه نیمه شب مستان باد
 تا نگویند که از یاد فراموشانند
 گرچه زین زهرسمومی که گذشت از سر باغ
 سرخ گل‌های بهاری همه بی‌هوشانند
 باز در مقدم خونین تو ای روح بهار
 بیشه در بیشه درختان همه آغوشانند^۴

اما جریانی که در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب می‌توان از آن به عنوان پیش‌درآمد شعر انقلاب نام برد، جریانی است مبتنی بر آموزه‌های توحیدی و تفکر شیعی که رگه‌های اصلی آن جریان را در آثار شاعرانی چون، علی موسوی گرمارودی، طاهره صفارزاده، نعمت میرزازاده و حمید سبزواری و... می‌توان سراغ گرفت. غوغای خاموش علف، عنوان شعری است از علی موسوی گرمارودی که آن را در سال ۱۳۵۳ در زندان قصر سروده است.

و شعری از دیگر شاعری که به عنوان پیشگام شعر انقلاب اسلامی می‌توان از او نام برد، شادروان طاهره صفارزاده، شاعری که جهان‌بینی و نگاه او از همان ابتدا سرشار از تفکر عدالتخواه و ظلم و ستیز شیعی و مبتنی بر آموزه‌های قرآنی بود، شاعری که اگرچه به ضرورت شاعر زمان بودن، تجربه‌های مختلفی را در دوره‌های شاعریش در عرصه زبان، پشت سر گذاشت، اما هیچگاه فریب بازی‌های فرمی و محتوایی رایج در آن سال‌ها را نخورد. شعر چارراه شهادت، صفارزاده را که نمونه‌ای از جهان‌بینی اوست مرور می‌کنیم:

در چارراه شهادت

رگهایمان کشیده می‌شود از درد
 رگهایمان کشیده می‌شود از ریشه
 در بیکرانه‌ترین هجران
 تو آسمان‌گونه شکافتی
 و ما زمین‌گونه
 گسترده‌تر شدیم
 و ناگه افکندیم
 هرچه که در ما بود
 از صبر
 از سپاس
 از بغض
 از نیاز
 تو شاهد این شوریدن هستی
 در چارراه شهادت
 و در کنار نسل شهیدان
 برپا استاده‌ای
 و سوگواری ما را می‌بینی
 عظیم‌ترین
 عاشقانه‌ترین
 در عاشقانه‌ترین هجران
 رگهایمان کشیده می‌شود از درد
 رگهایمان کشیده می‌شود از ریشه
 به سوی تو
 به سوی زمین
 به سوی وسوسه بودن
 به سوی همه گرو بودن

و این کشش زمینی نیست
 و این کشش زمینی نیست
 تو در نهایت وصلی با ناپیدا
 در نهایت مهتری با ما
 و دست ما را گرفته‌ای
 و می‌کشانی با خود
 از مرز تفرقه و تردید
 به مرکز همه بودن‌ها
 به قسط
 به آزادی

به قبله‌ای همگانی
 ما را عجیب صاف می‌کند این صافی
 این واقعه
 این کشیدن رگ و پی
 این اشک
 ما را می‌شوید
 ما را ز سایه‌های جدایی می‌شوید
 و مثل روزهای اول حرکت
 همه یکی شده‌ایم
 با هم
 با راه
 با الله
 با سرزمین خسته و خونین
 با خلق قهرمان فلسطین
 در بیکرانه‌ترین هجران
 از چارراه شهادت برمی‌خیزیم
 برمی‌خیزیم
 و از نهاد سنگر ایمان
 به سوی دشمن دیرینه
 دوباره حمله می‌آغازیم^۶

و غزلی از دیگر شاعر زمزمه‌پرداز سال‌های خفقان حکومت پهلوی، حمید سبزواری که طنین شعرش در آن سال‌ها دغدغه آزادی و عدالت داشت، اگر چه بخش عمده‌ای از آثار انقلابی حمید سبزواری در سروده‌های پس از انقلاب او به جلوه رسیده است و بسیاری از آثار او که ثابت کرده است شاعری تمام عیار و دارای زبانی استوار است، به ضرورت‌های انقلاب گرایش به شعارهایی شاعرانه دارد.

زندانی زر

چه باک از دشمنان دارم چو یاری می شود پیدا
ز بحر غم چه پروا، تا کناری می شود پیدا

ز فردا روزنی باشد به چشم آرزومندان
چو برق اختری در شام تاری می شود پیدا

مباش افسرده ای مرغ چمن کز گردش دوران
به فرجام زمستان نو بهاری می شود پیدا

شب است و ظلمت و بانگ جرس از دور می گوید
که اینجا رهرو شب زنده داری می شود پیدا

به رغم محتسب ساقی، سرت نازم به می خواران
بنوشان باده تا رنج خماری می شود پیدا
زتوفان ضمیر پاکبازان است گر بینی
به بحر عشق موج بیقراری می شود پیدا

ز بانگ می پرستان است غوغای قدح گیران
اگر در محفل ما هوشیاری می شود پیدا

پریشانی نباید راه در جمعیت رندان
که آنجا مردم امیدواری می شود پیدا

« حمید »، نیست در زندانی زر، شور آزادی
کجا شاخ گلی در شوره زاری می شود پیدا^۷

اما شکل گیری اولین هسته شعر انقلاب پس از پیروزی در حوزه هنری اتفاق افتاد. حلقه شعری که در مدت کوتاهی با حضور چند چهره پرشور و تأثیرگذار، به کانون موج و حرکت آفرین شعر انقلاب تبدیل شد و توانست پل پیوندی باشد برای تبدیل شور و شعور و شعار انقلاب اسلامی به شعر انقلاب.

اگر چه مرور خاطرات آن سالها چهره‌های زیادی را به یاد می‌آورد که به‌طور مستمر و فعال در عرصه حاضر بوده‌اند، در جلسات شعرخوانی و نقد و بررسی شعر درخشیده‌اند، کتاب چاپ کرده‌اند و بسیاری تلاش‌های دیگر، اما جریان‌سازی و شکل‌گیری شعر انقلاب و پی‌ریزی مبانی و مواضع آن را در شعر و شخصیت مثلثی می‌توان سراغ گرفت که اضلاع

آن را به زعم نویسنده این سطور، سه شاعر که هر سه به ناهنگام از میان ما کوچیدند، شکل می‌دهند. این سه شاعر به ترتیب کوچ، شادروان سلمان هراتی، شادروان دکتر سیدحسن حسینی و شادروان قیصر امین‌پور هستند. از آسمان سبز، همصدا با حلق اسماعیل و تنفس صبح، اولین مجموعه‌های شعر، این سه شاعر است که در محدوده سال ۱۳۶۲ منتشر شده است. این سه مجموعه اگر چه حجم کمی چندان چشمگیری ندارند، مرور آنها ما را با محورهای موضوعی و مضامینی مواجه می‌کند که در واقع مبانی و جهت‌گیری‌های اصلی شعر انقلاب اسلامی را در آن می‌توان به روشنی مشاهده کرد. با این قصد این سه مجموعه را مرور می‌کنیم و تجلی مبانی محوری شعر انقلاب اسلامی که نشأت گرفته از روح آن است را به تماشا می‌نشینیم؛ مبانی‌ای که در واقع جریان‌ساز و جهت‌دهنده و ترسیم‌کننده مدار شعر انقلاب اسلامی شد. اندیشه انقلاب اسلامی و ادبیاتی که تحت تأثیر آن شکل گرفت، ذهن و نگاه شاعران را معطوف به مضامینی کرد که برخاسته از فرهنگ شهادت و ایثار روحیه ظلم‌ستیزی و عدالتخواهی عجین شده با انقلاب بود. بازگشت به خویشتن، الگو قراردادن شخصیت‌های صدر اسلام، ستایش آزادیخواهان ایران و جهان در طول تاریخ، پرداختن به فلسفه انتظار با نگرشی پیشوازگرایانه و انتظاری سازنده، سؤال از خود و مورد مواخذه قرار دادن خویش، دفاع از مستضعفان و محرومان، دعوت به وحدت، تکیه به ایمان و تترسیدن از قدرت‌ها، شخصیت منحصر به فرد امام خمینی و بارقه‌امیدی که امام و انقلاب در دل محرومان و آزادگان جهان ایجاد کرد، از جمله مضامینی بودند که آن سال‌ها به طرز چشمگیری مورد توجه شاعران قرار گرفتند و در اکثر قریب به اتفاق آثار سروده شده در آن سال‌ها می‌توان این مضامین را با جلوه‌های گوناگون مشاهده کرد. اما نگاه این سه شاعر به این مضامین و پرداختی که آنها ارائه کردند، توانست عظمت این رویکرد را نشان دهد و جریان شعر انقلاب را براساس این مبانی پی‌ریزی کند. طاغوت از جمله واژه‌هایی است که همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در ادبیات انقلاب کاربرد گسترده‌ای پیدا کرد. واژه‌ای که در نبرد دائمی حق و باطل همواره سمبل باطل بوده است. طاغوت و حواشی آن در شعر انقلاب از مضامینی بود که بسیاری از اندیشه‌های انقلابی را متوجه خود کرد و بسیاری از ارزش‌های انقلاب در مواجهه با این سمبل باطل، عرصه ظهور و بروز پیدا کردند. انعکاس این مضمون را در آثار سه شاعر جریان‌ساز شعر انقلاب اسلامی مرور می‌کنیم.

قیصر امین‌پور در شعر حدیث حادثه از طاغوت زمان نقبی به دل تاریخ می‌زند و طاغوت‌های ایران و روم قدیم را به همراه این طاغوت در مقابل تیر ابراهیم قرار می‌دهد.

حدیث حادثه

وقت خدایگان
خود بنده و اسیر خدایان است
وقتی که سهم او
از راه و رسم پاک اهورایی
تنها همان نشان کیان است
وقتی خواجه سرای اخته تاریخ
خود پرده‌دار و حاجب دربار است
آنک
آیین ما
پامال غریبان و غریبان است

هان ای خدایگان در روز بار عام
حتی تمثال بی مثال شما را
بارایی ادای تظلم نداشتیم
آری حتی خری به دست تظلم
زنجیر عدل و داد شما را تکان نداد
باری هر جا قدم به خاک نهادید
صدها نهال عاطفه خشکید
صدها درخت فاجعه روید
اینک هر چند تاج تخمه به گهواره بسته‌اید
باری امید بس عبثی دارید
زیرا که شب آبیستن طلوع شگفتی است
ای یار وقت است تا تو دست برآری
قامت بلند دار و تبر بردار
بت‌ها تبر شکن شده از بس که دیر ماند
ای از تبار پاک شبانان
برنی بدم که گله انسان به خواب رفت
اینک حدیث حادثه را سر کن
ایران و روم و قیصر و کسری را
با نامه‌ای خبر ز خطر کن^۸

۱

سلمان هراتی در شعری که با عنوان ای پاسخ سپید خطاب به امام خمینی سروده است، با به تصویر کشیدن جو خفقان و سیاه کشور در سال‌هایی که در غیبت امام، طاغوت بر آن حاکم بود و به تعبیر شاعر، روزگار اختلاط گرگ و میش و آئینه دق بودن آسمان و در ادامه با بیان دست آوردهای ورود امام و پیروزی انقلاب اسلامی، با مقایسه این دو

فضا و از این منظر به مضمون طاغوت پرداخته است.

ای پاسخ سپید

سال قحطی چشم تو
سالی که باغ در سایه می‌زیست
و جنگل از بسیاری رطوبت
کرخت می‌روئید
چشم‌ها حفره‌های مخوف
و سال اختلاط گرگ و میش
دستی برای تفکیک بر نمی‌آمد
و هیچ چشمی نمی‌اندیشد
و لبها
با آهنگ تجسس سلام می‌کردند
آسمان
آئینه تمام نمای دق بود
که بشارت هیچ حجم روشنی
از لبان صبح نمی‌گذشت
دریا تالاب مسطحی
بی‌موج
که روی ران زمین
در استراحتی یله بود
و عشق حرام بود
هیچ خلوتی
بیاد خدا برپا نمی‌شد
مردم با یأس
عکس یادگاری می‌گرفتند
و با مرداب
هزار خاطره داشتند
رهای ناپذیر
توآمدی
ساده‌تر از بهار
مثل تلاوت آیه‌های قیامت
با بعثتی عظیم در پی
و ما از خویش پرسیدیم
زیستن یعنی چه؟
و یاد گرفتیم بگوئیم
تو کلت علی الله

خورشید تبعیدی به زندان افق بود
شب در هجوم بال خفاشان قرق بود

دیو سیاهی مظهر تلواسه شب
می خورد مغز اختران در کاسه شب

در باغها جای صنوبر دار می رست
بر کتف ظلمت ساقه های مار می رست

ماران سر از سوراخ بیرون می کشیدند
مغز سر نام آوران را می مکیدند

گرگ تعفن در مسیر آبها بود
باران اسیر پنجه مردابها بود

جز لاله های خون در آن مسلخ نمی رست
در نایها حتی گل آوخ نمی رست

گر ذهن باغ از رویشی لبریز می شد
تعبیر خوابش یورش پاییز می شد

تا ساق گندم سر برون از تخم می کرد
پوزه گرازان خاکها را شخم می کرد

باران میان دشت های تشنه گم بود
مردانگی در گیرودار دشنه گم بود

پروازها در اوج، پرواز مگس بود
جولانگه پروازها حجم قفس بود

گل بوته های روشنایی پرپر شب
یا زخم دار جزر و مد خنجر شب

در قتل عام لاله و شب بو و زنبق
توفان به خون آلوده دستش تا به مرفق

نام آوران تا نعره های خون کشیدند

پیشانی ات

پاسخ سپیدی بود

برای ما

درخویش مرده های معیوب

حضور تو امروز

آسمان مجهز است

که بی شمار ستاره دارد

و می توان کهکشان را شمرد

در این میان

تو به ماه می مانی

دریغا

ماهواره ها در این آسمان چه می خواهند؟

کدام دست تو را

از ما مضایقه می کند

و نگاه تاریک کدام چشم

به ماهواره هویت داد

ماهواره ها

از چشم آسمان خواهند اوفتاد

زیرا

سایه بان دست تو

سرسرای است سبز

که می توان در مقابل خدا گریست

و شکوه کرد

و لبخندت

گذرگاهی است

که می توان به فتح پی برد

و سقوط ماهواره را تماشا کرد^۱

سیدحسن حسینی نیز در مثنوی شهیدان با همان شیوه سلمان هراتی به سراغ مضمون طاغوت رفته است، او با توصیف اوضاع و احوال فاجعه آمیز کشور در زمان حکومت طاغوت و با استفاده از استعاراتی که حکومت شیطانی ضحاک را تداعی می کند، آن روزهای سیاه و رعب آور را به تصویر کشیده است و در ادامه با تأثیر از همان روایت ضحاک در شاهنامه فردوسی، قیام مردم و پیروزی بر طاغوت را به گونه ای تصویرگری می کند که کاوه آهنگر در پیش دیدگان مخاطب جان می گیرد و در ادامه این قهرمان ملی پیوند می خورد با باورهای دینی و آموزه های قرآنی، و شعر در فضای مشحون از فرهنگ ایثار و شهادت پی گرفته می شود.

اسلامی و احساس تعهد بیشتر نسبت به حفظ و صیانت از ارزش‌های انقلاب داشت. به تصویر کشیده شدن عظمت چهره‌هایی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، مدرس، شیخ محمد خیابانی، ستارخان، باقرخان، امیر کبیر، میرزا کوچک خان، نواب صفوی، آیت‌الله سعیدی، دکتر شریعتی و ... در شعر، در حقیقت، پاسخ به یک خواسته ملی سرکوب شده بود و به همین خاطر، شنیدن شعرهایی با این مضامین شور و وجدی وصف ناشدنی را در جان مخاطبان، خصوصاً نسل جوان برمی‌انگیخت. به این دایره باید چهره‌های انقلابی و نقش‌آفرین صدر اسلام چون: سلمان، ابوذر، سمیه، حمزه، حبیب بن مظاهر، ... و به طریق اولی پیامبر اسلام و امامان معصوم را افزود. ستایش سیدحسن حسینی در این رباعی‌ها از دکتر علی شریعتی که نقش چشمگیری در بیداری نسل جوان و خصوصاً دانشجویان نسبت به اسلام انقلابی داشت در همین راستاست. او که به تعبیر شاعر، سر سلسله جنبش بیداران و در غربت خود ابوذری دیگر بود.

به دکتر علی شریعتی

سر سلسله جنبش بیداران بود
از نسل دلبران و علی‌واران بود
در گستره خاک عطشناک کویر
چون صاعقه بود و مژده باران بود

ما بی‌خبران را خبری دیگر بود
بر نخل شهادت ثمری دیگر بود
خصم زر و زور و کینه‌جوی تزویر
در غربت خود ابوذری دیگر بود

آن یار که عاشقانه فریاد کشید
تیغ قلمش پرده اغیار درید
تیری شد و بر شقیقه شرک نشست
قلبی شد و در سینه توحید تپید

بر خاک خزان گام بهاری زد و رفت
بوذر شد و خیمه در صحاری زد و رفت
با تیغ قلم بر تن یلدای سکوت
تا مطلع فجر زخم کاری زد و رفت

می‌سوخت که از تبار تباران بود
می‌ساخت که از زمره معماران بود

خورشید را از قلب شب بیرون کشیدند

چاپک براق عاشقی را زین نهادند
پا در رکاب باره دیرین نهادند

چون اولیا بال و پر پروازشان حق
چون مرغ زیر و بم آوازشان حق

با ذوالجناح نور تا معراج راندند
تا وعده‌گاه عشق، تا معراج راندند

تا ورد لبه‌اشان سرود سرخ لا شد
هرجا زمینی بود آنجا کربلا شد

بر پنجه شب تشنه همواره خون
بارید از هر گوشه‌ای فواره خون

شورابه خونشان به زخم شب نمک زد
فریادشان بر دامن ظلمت شتک زد

فریادشان شهیدی شد و در جام حق ریخت
تکبیرشان چون نور در کام فلق ریخت

خفاش را بال و پر پرواز بستند
با گرز ایمان گردن شب را شکستند

من را به بند عشق در محبس گرفتند
تا اسم اعظم را ز شیطان پس گرفتند

با ما به جز اسرار بیداری نگفتند
بیدارمان کردند و خود در خاک خفتند^۱

از دیگر مضامین و محورهای مطرح و مورد توجه شاعران در طلیعه شعر انقلاب، ستایش و به تصویر کشیدن ابعاد شخصیتی انقلابیون و آزادیخواهانی بود که در تاریخ معاصر در بیداری مردم نقش داشته‌اند و در راه مبارزه به بند کشیده شده و یا به شهادت رسیده‌اند. پرداختن به این شخصیت‌ها، نقش بسزایی در استحکام پیوند مردم با عقبه انقلاب

در بیشه آسمان شب می‌گرید
چون رعد که از صحابه باران بود^{۱۱}

و نگاه سلمان هراتی به بلندای وجودی میرزا کوچک‌خان جنگلی
که در قاب این شعر به تصویر کشیده شده است. سلمان، جنگل را از آن
میرزا می‌داند، جنگلی که به نام میرزا می‌روید و او را به ذکر می‌خواند.
جنگلی که در عبای میرزا گم شده است. شعر میرزا و جنگل:

میرزا و جنگل

جنگل از خواب زمستانی برخاسته است
با تاک‌های بزرگ «کرزل»
و شاخه‌های ریشه‌ای «کرچل»
و ما را با آسمانی سبز
به دوستی می‌خواند
آی میرزا
جنگل همراه، تو را به ذکر می‌خواند
جنگل سبزینه بکری ست
که به هیچ واسطه
در هر بهار تو را می‌زاید
چون نام تو
با رویش و شکفتن دائم
در ذات جنگل است
جنگل به نام تو می‌روید
جنگل به نام تو می‌رویانند
در فصل رستن و رستن
جنگل قیامت است
درختان به غرور برمی‌خیزند
سرود می‌خوانند
جنگل همزاد مرد مقدسی ست
که دلداده آفتاب بود
و برای کشتن شب
شمشیر شب شکن برآورد
آی میرزا
در جستجوی تو
از باریکه شمشادهای مقابل رفتم
و رد پای تو را می‌جستم
دیدم که رد اسب تو پیداست

بی‌شک
سواری از اینجا گذشته‌ست
دیدم که شاخه خمیده بیدی
رد تو را می‌بوسید
به برق سرخ سم راهوار تو
سوگند می‌خورم
جنگل از آن توست
آی میرزا
جنگل
وسعت پیوسته سبز سپیداره است
و سایه‌ها
یادآور خستگی توست
که کسالت زخم خنجر نارقیقان را
در سایه بلوط پیر تکاندی
زان پس بلوط‌ها
در هر بهار
به یاد تو خون‌گریه می‌کنند
سرو را دیدی
ایستادگی اقتضای وجود اوست
اما من
سروی را در جنگل می‌شناسم
که به احترام نام تو
با تواضع به خاک افتاد
من در ستایش تو و جنگل مرددم
جنگل به حد شرافت تو زیباست
و تو به اندازه زیبایی جنگل
مردی
تا منتهای جنگل
دنبال رد تو بودم
جنگل تمام شد
رد تو ناتمام
جنگل تمام شد
جنگل میان عبای تو گم شد
و رد پای تو دورتر ستاره فرارفت^{۱۲}

سلمان در ستایش آزادیخواهان معاصر پا را از مرزهای ایران و گاه
اسلام فراتر می‌نهد و نه تنها ارزش‌های وجودی و جایگاه رفیع سلیمان

خاطر مصری را در تاریخ آزادیخواهی و عدالت‌طلبی مسلمانان به تصویر می‌کشد که در این مسیر از بیان عظمت‌های وجودی شاعری غیر مسلمان چون پابلو نرودا هم نمی‌گذرد.

هدیه

برای پابلو نرودا

جغرافیای ما
بین درخت و دریا
از اتفاقات سرخ استقبال می‌کند
بین درخت و دریا
رفت و آمد پرندگان تماشایی است
چندان که تو را می‌شناسم
در شگفتم
چگونه پرندگان ساحل کارائیب
چشم‌های تو را در آن ضیافت آبی
ادامه ندادند
افسوس که نیستی
اگر نه یک شاخه گل محمدی به تو می‌دادم
تا با عطر آن
تمام دیکتاتورها را مسموم کنی^{۱۳}

ناگهان بهار

برای سلیمان خاطر

یک شاخه گل محمدی
با شدتی شگفت در برودت سینا شکفت
چندان که هفت ستون سیمانی فرو ریخت
و دیکتاتورها سرگیجه گرفتند
نظامیان جهت پیشگیری توفان
امواج را در سواحل نیل بازرسی می‌کنند
اما در تقدیر آمده است
این بار چون گذشته
صندوق حادثه
در اطراف دست‌های امین آسیه
لنگر می‌گیرد
پلیس بین گل محمدی و مردم
دیوار می‌کشد
و نمی‌داند که

نیل به بلعیدن فرعونیان
عادت دارد
آه ...

بر موج‌های نیل صندوق حادثه را ...^{۱۴}

از دیگر مضامین شکل‌دهنده زیربنای جریان شعر انقلاب اسلامی که مبتنی بر آموزه‌های انقلاب شکل گرفت، این است که شاعر که در واقع همان مسلمان انقلابی است هیچ‌گاه از عملکرد خود در قبال انقلاب و شهیدان احساس رضایت نمی‌کند و همواره خود را مدیون انقلاب و شهدا می‌داند. به عبارت دیگر مؤاخذه کردن مستدام خویش، فصلی محوری در شعر انقلاب اسلامی است که گاه با نكوهش دنیا توأم می‌شود. بعدها همین نگاه بود که ادامه جریان شعر انقلاب، در شعر دفاع مقدس تبدیل به شعر حسرت نسبت به سال‌های اول انقلاب و دوران دفاع مقدس شد؛ همان نگرشی که ما را همواره مدیون شهدا می‌داند و مدام تازیانه بیداری بر گرده ما فرود می‌آورد تا در پیچ و خم روزمرگی‌ها غبار غفلت بر آینه جانمان ننشیند.

قیصر امین‌پور در شعر پاک‌نویس، زندگی‌ش را مشقی پر از غلط می‌بیند که پاک کردن و جبران پراکنده و مقطعی این غلط‌ها راه به جایی نمی‌برد. او خود را و به همراه خود مخاطب شعر را به توبه اساسی و پاک‌نویس کردن زندگی و نوشتن دوباره آن فرامی‌خواند، او همچنین در غزل تقویم‌ها مروری دارد بر روزهای گذشته عمرش و به مؤاخذه و محاکمه عمر رفته خویش می‌پردازد؛ از آنجا که در این غزل امین‌پور مؤاخذه خویش را بیشتر در مقایسه با کار بزرگی که شهیدان کرده‌اند، مطرح کرده است این غزل را می‌توان سرآغاز فصلی در شعر انقلاب دانست که تا سال‌ها و حتی در ادبیات پایداری پس از سال‌های دفاع مقدس و تا زمان حاضر هنوز جریانی چشمگیر است. جریانی که می‌کوشد یاد شهیدان و فداکاری سترگ آنان را به انگیزه ادامه دادن راه آنان زنده نگهدارد.

پاک‌نویس

صبح
خورشید آمد
دفتر مشق شبم را خط زد
پاک کن بیهوده است
اگر این خط‌ها را پاک کنم

جای آن معلوم است

ای که خط خوردگی دفتر مشقم از توست

تو بگو

من کجا حق دارم

مشق‌هایم را

روی کاغذهای باطله با خود ببرم

می‌روم

دفتر پاک‌نویسی بخرم

زندگی را باید

از سر سطر نوشت^{۱۵}

غزل تقویم‌ها

عمری به جز بیهوده بودن سر نکردیم

تقویم‌ها گفتند و ما باور نکردیم

در خاک شد صد غنچه در فصل شکفتن

ما نیز جز خاکستری بر سر نکردیم

دل در تب لیبیک تاول زد ولی ما

لیبیک گفتن را لبی هم تر نکردیم

حتی خیال نای اسماعیل خود را

همسایه با تصویری از خنجر نکردیم

بی‌دست و پاتر از دل خود کس ندیدیم

ز آنرو که رقصی با تن بی‌سر نکردیم

باران ز ابر توبه باریدیم صدبار

اما به جز دامان خود را تر نکردیم^{۱۶}

سرود چهارم نیز عنوان شعری است از سیدحسین حسینی که شاعر در این شعر وجودش را به رودی تشبیه کرده که به غارت نمرد نفس رفته است. حسن حسینی در این شعر نماینده تمام انسان‌هایی است که پس از قیام امام حسین تا به امروز در جهان زیسته‌اند و شاعر در این مؤاخذة خویش را با شهیدی مقایسه می‌کند که به امام حسین اقتدا کرده و شمع فروزان اشتیاق شهادت در او روشن است.

سرود چهارم

در تو رودی هست

که از این پیش‌تر در من

به غارت نمرد رفته است

در تو شمع فروزانی است

که استخوان ظلمت جانم را

می‌گدازد

و قطره قطره

بر زخم روح مجروحم می‌چکد

در من رسوب درد عاقبتی زرد

و در تو ای مرد!

اصالت لیبیک سرخ‌گون حلق اسماعیل

به لبه تیز تیغ رسالت

آه ای به تمنی

ره یافته به حریم منی

بگذار در کنار زمزم یادت

با حلق درد زمزمه بردارم

در تو رودی هست

که از این پیش‌تر

در من

به غارت نمرد رفته است.^{۱۷}

تفکر انقلاب اسلامی ملهم از آموزه‌های اسلام و قرآن بود و الگوی امام خمینی برای ورود به میدان مبارزه، تاریخ صدر اسلام و زندگی و مبارزات پیامبر و ائمه معصومین و خصوصاً حماسه حسینی بوده است. شعر انقلاب نیز بیشترین الهامات خود را از همین تاریخ و شخصیت‌ها گرفته است. شعر آیینی که امروز از عمده‌ترین سر فصل‌های شعر انقلاب است و از محوری‌ترین مبانی آن به شمار می‌رود، در شعر سه شاعری که از آنها به‌عنوان جریان‌سازان شعر انقلاب نام بردیم جایگاه ویژه‌ای دارد و نحوه نگرش این شاعران جریان‌ساز در حوزه شعر آیینی، نقش تعیین‌کننده‌ای در سیر شعر آیینی انقلاب داشته است. اگرچه بخش عمده‌ای از شعر آیینی را شعر عاشورا شکل می‌دهد، اما این تحول را در سایر حوزه‌های شعر آیینی از جمله شعر انتظار، بعثت و نبوت، ولایت و امامت، به‌روشنی می‌توان مشاهده کرد. از بارزترین ویژگی‌های شعر آیینی برآمده در فضای انقلاب اسلامی، معطوف شدن ذهن و نگاه شاعران از بیان صرف احساسی و توصیف و تعریف و بیان چگونگی به سمت بیان چرایی و کنکاش در فلسفه وجودی این

روشنگر شام عاشقان ماه تو باد
آن قوم که با یاد تو بر شب شورید
تا مطلع فجر سالک راه تو باد^{۱۸}

اگر چه قرار بود در این نوشتار تأکید ما بر کتاب همصدا با حلق اسماعیل حسن حسینی باشد و رباعی‌های فوق هم از همین کتاب انتخاب شده بود اما دریغ است که در این مقال نمونه‌ای از شعرهای شکوهمند مجموعه گنجشک و جبرئیل را که به زعم راقم این سطور نقطه عطف تاریخ شعر عاشورایی است، نیاوریم. شعر راز رشید این مجموعه را مرور می‌کنیم:

راز رشید

به‌گونه ماه
نامت زبانزد آسمان‌ها بود
و پیمان برادرت
با جبل نور
چون آیه‌های جهاد
محکم
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بر لب ت آورد
و ساعتی بعد
در باران متواتر پولاد
بریده بریده
افشا شدی
و باد
تو را با مشام خیمه‌گاه
در میان نهاد
و انتظار در بهت کودکانه حرم
طولانی شد
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بر لب ت آورد
و کنار درک تو
کوه از کمر شکست^{۱۹}

مفاهیم است. سیر آثار شادروان سیدحسن حسینی در حوزه مفاهیم و مضامین آیینی به‌روشنی نشان می‌دهد که او از همان اولین آثار که بیشتر در قالب رباعی سروده است تا آثاری که قریب دو دهه بعد، در قالب سپید و در مجموعه گنجشک و جبرئیل منتشر کرد، کاملاً هدفمند در جهت به‌وجود آوردن این تحول در شعر آیینی و خصوصاً شعر عاشورایی حرکت کرده است. حسینی در تمام این سروده‌ها مدام حسین و حماسه‌اش را زنده و حاضر و ناظر می‌بیند و مضامین شعرش در کربلایی به وسعت جهان و عاشورایی به درازنای تاریخ تنفس می‌کنند و شکل می‌گیرند.

عالم همه خاک کربلا بایدمان
پیوسته به لب خدا بایدمان
تا پاک شود زمین ز انبای یزید
همواره حسین، مقتدا بایدمان

دیروزت اگر رو به قتال آوردیم
در پاسخ تو زبان لال آوردیم
امروز به خیمه‌گاه آن دعوت ناب
صد علقمه لیبک زلال آوردیم

آن زخم که زیب فرق حیدر شده است
در عرصه کربلا مکرر شده است
بی‌زیور زخم قامت شیعه مباد
این کوه به زخم تیشه خوگر شده است

لب تشنه‌ام از سپیده آبم بدهید
جامی ز زلال آفتابم بدهید
من پرسش سوزان حسینم یاران
با حنجره عشق جوابم بدهید

روزی که ز دریای لبش در می‌رفت
نهر کلماتش از عطش پر می‌رفت
یک جوی از آن شط عطش سوز زلال
آهسته به آبیاری حر می‌رفت

صد جان به فدای دل آگاه تو باد

قیصر امین‌پور نیز دوش به دوش سید حسن حسینی، آگاهانه و هدفمند در تحول شعر آیینی همراه بود؛ خصوصاً در مقطع زمانی مورد نظر ما در این نوشتار که دوران شکل‌گیری و جریان‌سازی شعر انقلاب اسلامی است. امین‌پور در شعر بعثت در میلاد، نگاه تازه‌ای به جایگاه حضرت محمد(ص) قبل از رسیدن به بعثت دارد و عصمت پیامبر را نه پس از بعثت که همزمان با میلاد پیامبر می‌داند و سپس در برداشتی شاعرانه میلاد پیامبر را همان بعثت پیامبر به تصویر می‌کشد. از منظر این شعر، مفهوم انسان با بعثت آخرین رسول خدا کامل می‌شود و از آنجا که شب میلاد پیامبر را همان بعثت می‌داند پس خطاب به پیامبر می‌گوید:

«میلاد تو ولادت انسان است»

شعر بعثت در میلاد را مرور می‌کنیم:

بعثت در میلاد

با ریگ‌های رهگذر باد

با بوته‌های خار

در خیمه‌های خسته بخوانید

در دشت‌های تشنه با اهل هر قبیله بگویند

لات و منات و عزی را

دیگر عزیز مدارید

این مهر و ماه را مپرستید

اینک

ماهی دگر برآمد و خورشید دیگری

آه ای امین آمنه، ای ایمان

باری اگر دوباره درآیی

روی تو را خورشیدها چنانکه ببینند

گل‌های آفتاب پرست تو می‌شوند

ای آتش هزاره زرتشت

از معبد دهان تو خاموش

ای امی امین

میلاد تو ولادت انسان است

انسان راستین

آن شب چه رفت باتو، نمی‌دانم

شاید خود نیز این حدیث ندانی

با تو خدا به راز چه می‌گفت

باری تو خود اگر نه خدا گونه بوده‌ای

یارایی کلام خدا را نداشتی

گر بعثت تو خود سبب عصمت تو بود
آنک چگونه کودک عصمت را
تا موسم بلوغ نبوت رساندی
میلاد تو اگر نه همان بعثت تو بود
هان ای پرنده‌های مهاجر
آنک پرنده‌ای که به هجرت رفت
بی‌آنکه آشیانه تهی ماند
آن شب مشام خالی بستر
از بوی هجرت تن او پر بود
اما به جای او

ایثار زیر عباي خوف و خطر خوابید

تا چشم‌های خویش فرو بست

گفتی آیینه تمام نمای خدا شکست

آه ای یتیم آمنه

ای ایمان

دنیا یتیم آمدنت بود

دنیا یتیم رفتنت آمد

خیل فرشتگان

با حسرتی ز پاکی جبرآلود

در اختیار پاک تو حیرانند

تو

اسطوره‌ای ز نسل خدایانی

یا از تبار آدمیانی؟

تردید در تو نیست

در خویش بنگریم و ببینیم

آیا خود از قبیله انسانیم

در وقت هر نماز

من با خدا سخن ز تو بسیار گفته‌ام

بس می‌کنم دگر که تو را باید

تنها همان خدا بسراید^۲

سلمان هراتی نیز در کنار سیدحسن حسینی و قیصر امین‌پور در دوران جریان‌سازی و پی‌ریزی مبانی شعر انقلاب اسلامی در تحول دیدگاه‌ها، در حوزه مفاهیم و مضامین آیینی، نقش چشمگیری ایفا کرد. حسینی شعرهای آیینی خود را در این دوران بیشتر در قالب رباعی می‌سرود و در دهه بعد توانست در قالب سپید، ماندگارترین شعرهای

صبح انعکاس لبخند توست

زمین اگر برابر کهکشان تکرار شود
 حجم حقیری است
 که گنجایش بلندی تو را نخواهد داشت
 قلمرو نگاه تو دورتر از پیداست
 و چشمان تو معبدی
 که ابرها نماز باران را در آن سجده می‌کنند
 این را فرشته‌ها حتی می‌دانند
 که نیمی از تو هنوز
 نامشکوف مانده است
 از خلأ نامعلوم تری
 دست‌های که با نیت مکاشفه
 در تو سفر کردند
 حیران
 در شیب جمجمه ایستادند
 تو آن اشاره‌ای که بر براق طوفان نشسته‌ای
 تو آن انعطافی
 که پیشاپیش باران می‌روی
 آنکس که تو را نسراید
 بیمار است
 زمین
 بی تو تاول معلقی است
 بر سینه آسمان
 و خورشید، اگرچه بزرگ است
 هنوز کوچک است
 اگر با جبین تو برابر شود
 دنیاله تو
 جنگل خورشید است
 شاید فقط
 خاک نامعلوم قیامت
 ظرفیت تو را دارد
 زمین اگر چشم داشت
 بزرگواری تو اینسان غریب نمی‌ماند
 هیچ جرأتی جز قلب تو نسوخت
 سپیده‌تر از سپیده
 بر شقیقه صبح ایستاده‌ای
 و از جیب خویش

آیینی معاصر را در دفتر گنجشک و جبرئیل منتشر کند، اما سلمان هراتی از همان ابتدا، در قالب سپید، سروده‌های پرشور و سرشار از خلاقیت و ژرف نگرش را به فضای عطشمنند آن سال‌ها ارائه نمود؛ البته در مقایسه شعرهای سپید آیینی سلمان در کتاب از آسمان سبز با شعرهای سپید سیدحسن حسینی در کتاب گنجشک و جبرئیل، باید فاصله ده ساله سروده شدن آنها را نسبت به یکدیگر لحاظ کرد. سروده‌های سلمان در آن سال‌ها زبان به زبان می‌چرخید و الهام‌بخش و شورآفرین مجامع ادبی نوپای انقلاب بود. برای نمونه از شعر «صبح، انعکاس لبخند توست» می‌توان نام برد که عباراتی از آن خود به عنوان شعرهای کوتاه مستقلی زبانزد شدند که از آن جمله به این عبارت‌ها می‌توان اشاره کرد:

این را فرشته‌ها حتی می‌دانند
 که نیمی از تو هنوز
 نامشکوف مانده است

 آنکس که تورا نسراید
 بیمار است

 زمین
 بی تو تاول معلقی است
 بر سینه آسمان

 زود است حتی در زمین
 نام تو برده شود

 زمین فقط
 پنج تابستان به عدالت تن داد

 آن قسمت از زمین
 که نام تو را نبرد
 یخبندان است

شعر «صبح، انعکاس لبخند توست» از سلمان هراتی را که به پیشگاه مولی‌الموحیدین حضرت علی علیه السلام تقدیم شده است، مرور می‌کنیم:

خورشید می‌پراکنی
ای معنویت نامحدود
زود است حتی در زمین
نام تو برده شود

زمین فقط

پنج تابستان به عدالت تن داد
و سبزی این سال‌ها
تتمه آن جویبار بزرگ است
که از سرچشمه ناپیدا می‌جوشید
و گرنه خاک را
بی تو جرأت آبادانی نیست
تو را با دیدنی‌های مأنوس می‌سنجم
من اگر می‌دانستم
پشت آسمان چیست
تو همانی
تو آن بهار ناتمامی
که زمین عقیم
دیگر هیچگاه
به این تجربت سبز تن نداد
آن یکبار نیز
در ظرف تنگ فهم او نگنجیدی
شب و روز
بی‌قرار پلک‌های توست
و گرنه خورشید
به نور افشانی خود امیدوار نیست
صبح
انعکاس لبخند توست
که دم مرگ بجای آوردی
آن قسمت از زمین
که نام تو را نبرد
یخبندان است
ای پهناوری که
عشق و شمشیر را
به یک بستر آوردی
دنیا نمی‌تواند بداند
تو کیستی^{۲۱}

این بررسی را در همین مرحله به پایان می‌برم اگرچه می‌توان به همین منوال در بسیاری از حوزه‌های دیگر مضمونی و مفهومی که منشعب از تفکر انقلاب اسلامی و جزء مبانی آن محسوب می‌شوند، بررسی را ادامه داد. حوزه‌هایی چون شعر امام، شامل سروده‌های این شاعران، در رابطه با شخصیت و نقش تاریخی حضرت امام خمینی، شعر شهادت، شامل سروده‌های این شاعران در ستایش شهیدان و تبیین ارزش‌های فرهنگ ایثار و شهادت که از محوری‌ترین حوزه‌های مفهومی در آثار جریان‌سازان شعر انقلاب اسلامی است. شعر مستضعفان که با دعوت مستضعفان جهان به اتحاد و مبارزه، تلاش می‌کند روحیه خود باوری را در آنها تقویت کند و نیز در حوزه شعر آیینی یکی از محورهایی که پرداختن به آن خود مجال مقاله‌ای دیگر را می‌طلبد، شعر انتظار است که در جریان شعر انقلاب اسلامی و متأثر از دیدگاه‌های رهبر فقید انقلاب اسلامی در فلسفه انتظار، تحولی خجسته را تجربه کرد و نیز بسیاری محورهای دیگر که توجه چشمگیر شاعران در سال‌های نخستین پیروزی انقلاب و خصوصاً سه شاعری که از آنها به عنوان جریان‌سازان شعر انقلاب اسلامی نام بردیم، موجبات پی‌ریزی مبانی شعر انقلاب اسلامی را فراهم آورد.

پی‌نوشت:

۱. مرثیه‌های خاک
۲. باغ بی‌برگی
۳. آواز باد و باران
۴. آینه‌ای برای صداها
۵. سرود رگبار، انتشارات رواق، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷، ص ۳۶
۶. شعر امروز، انتشارات بین‌المللی الهدی، چاپ اول ۱۳۷۲، ص ۴۸۸
۷. سرود درد
۸. تنفس صبح
۹. از آسمان سبز
۱۰. همصدا با حلق اسماعیل
۱۱. همان
۱۲. از آسمان سبز
۱۳. همان
۱۴. همان
۱۵. تنفس صبح
۱۶. همان
۱۷. همصدا با حلق اسماعیل
۱۸. همان
۱۹. گنجشک و جبرئیل
۲۰. تنفس صبح
۲۱. از آسمان سبز